

# ساختار و کارگزار در علم سیاست

• گیتی بورزگی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی

دانشگاه تربیت مدرس

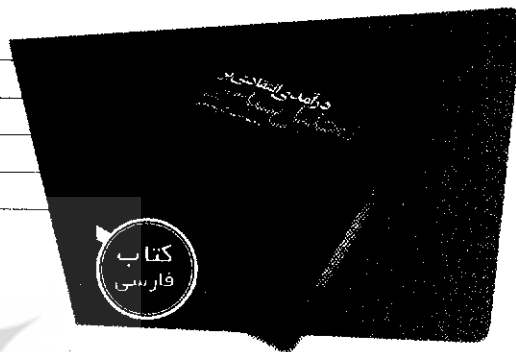
■ درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی

■ کالین های

■ احمد گل محمدی

■ نشر نی

■ ۱۳۸۵، ۴۸۴ صفحه، ۱۶۵۰ نسخه، ۴۰۰۰ تومان



درآمد:

شاید یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که ناخودآگاه و بعضاً خودآگاه پژوهشگر سیاسی را همواره به خود مشغول داشته است. پرسش از ماهیت «علم» یا به تعبیر امروزی‌تر «امر سیاسی» است. پرسشی که ذهن پژوهشگر مُثلی از ابتدای تاریخ مدون علم سیاست با آن درگیر بوده و هنوز پاسخ قطعی برای آن نیافته است.

آیا سیاست یک علم است؟ امر است؟ شبه علم است؟ توهم است؟ جادو است؟ بازی است؟ قدرت است؟ فرایند است؟ رابطه است؟ نهاد است یا ساختار؟ آیا ایراد از فهم ما است که نمی‌توانیم ماهیت آن را مشخص کنیم یا این مربوط به ذات سیاست است؟ چنانکه پیرسون توضیح می‌دهد: «مشکل در ویژگی خود دنیای سیاسی ریشه دارد» (ص ۷۲). به تعبیری این مربوط به پیچیدگی، عدم قطعیت و سیالیت دنیای سیاست است که امروزه تقریباً همگی به آن اذعان دارند. اما این سیال بودن و غیرقابل پیش‌بینی بودن از کجا نشأت می‌گیرد شاید از همان منبعی که تمامی علوم انسانی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و به تعبیر بوپر پایه‌های علم را بر مرداب استوار می‌کند: «کارگزاری انسان». بی‌تردید انگاره سوزگی تَرک برداشته و دیگر چندان جذاب به نظر نمی‌رسد اما حتی بی‌رحم‌ترین قاتلان «سوز» نتوانسته‌اند نقش کارگزاری انسان را در مسیر حوادث نادیده انگارند؛ تنها آن را کم رنگ یا پررنگ‌تر می‌کنند.

کالین‌های در اثر خود «درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی» که به مدد ترجمه شیوای دکتر احمد گل محمدی می‌توان آن را بدون دردسر و کلنجار مورد مطالعه قرار داد - همان طور که در سایر آثار پیشین ایشان نیز سراغ داریم - کوشیده تا با نگاهی متفاوت به تحلیل سیاسی نگاه کند. هرچند که صفت متفاوت با اما و اگرهایی همراه است. زیرا خصایصی را که ایشان برای روش تحلیل خاص خود مدنظر گرفته‌اند، در مکاتب متفاوتی مورد توجه قرار گرفته‌اند اگرچه در ترکیب‌های مختلف. به هر حال قبل از هر نوع قضاوتی بهتر است خود را به صورتی مجمل مورد خوانش قرار دهیم:

مروری بر محتوا

کتاب حاضر شامل هفت فصل، نتیجه‌گیری به انضمام فهرست شکلها و جدولها است و البته همراه با داعیه‌ای بزرگ. کالین‌های کوشیده است در اثر خود به دو هدف اساسی برسد.

اول آن که یک رشته مسائل بحث‌انگیز کنونی را در تحلیل سیاسی همراه با دیدگاهی انتقادی معرفی کند و دوم و البته مهم‌تر همچون بیانیه‌ای است که می‌کوشد موضعی آگاهانه‌تر و روشن‌تر درباره‌ی مفروضه‌های بنیادی تشکیل‌دهنده استراتژیهای تحلیلی ارائه دهد. در این راستا در فصل نخست می‌کوشد مبانی بحث‌های بعدی خود را ارائه دهد. در ابتدا اذعان می‌دارد که تأکید کتاب بیشتر به موضوعهای موجود در تحلیلهای سیاسی است تا اینکه بر مکتب‌هایی باشد که تحلیل‌گران سیاسی در چارچوب آن خود را دسته‌بندی می‌کنند و این روند از فصل دو تا شش را در برمی‌گیرد. هرچند در فصل هفتم شیوه پست مدرن به صورتی جداگانه به عنوان شیوه‌ای که تمامی رهیافتهای دیگر را به چالش کشانیده معرفی شده است. در همین ابتدا شاید بهتر باشد که بدانیم «های» را به هیچ عنوان نمی‌توان جزو پست‌مدرنیست‌ها دانست. حداقل خود او که اصلاً به چنین عنوانی تمایل ندارد. هرچند که در حال حاضر بسیاری از اندیشمندان معاصر بزرگ غربی چنین عنوانی را همچون ناسزا تلقی می‌کنند.

به هر حال در فصل نخست «های» کوشیده که تصویری از جریانهای غالب را در علم سیاست پیش روی ما بگذارد، کاری که در فصول بعد آن را رها کرده و «موضوعات» پراکنده‌ای را بررسی کرده است. جریانهای غالب در علم سیاست از نظر وی عبارت اند از: انتخاب عقلانی، رفتارگرایی و نهادگرایی جدید.

اگر بخواهیم تعاریف ساده و مختصری از آنها ارائه بدهیم باید بگوییم که انتخاب عقلانی، بازیگران سیاسی را همچون موجوداتی در نظر می‌گیرد با خواست بیشینه کردن فایده و سود خود. موجوداتی عاقل که هنگام رویارویی با هر انتخاب ممکن، سود و زیان گزینه‌ها را می‌سنجند، سپس گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که به احتمال زیاد دربرگیرنده بیشترین

## پست مدرنیسم مثل خیلی از دیدگاهها همچون شمشیری دوسویه است که اگر در یک سوی آن به نوعی بی‌تصمیمی و انفعال می‌انجامد، از سوی دیگر به دموکراسی رادیکال شده لاکلائو و موفه می‌رسد که در آن عدم قطعیت معنا، نه تنها سیاست را ممکن بلکه ضروری می‌سازد

هستی شناختی است. پاسخهای به این پرسش نیز متفاوت است. آن گونه جریانهایی که به دنبال یک علم پیش‌بینی‌کننده‌اند، می‌کوشند تا فقط حیطه‌های محدود و صوری از سیاست را مدنظر قرار دهند. حیطه‌هایی که قابل اندازه‌گیری و کمیت‌پذیر بوده و کاملاً عینی باشد. اما پاسخها بسیار گوناگون است. در یک سر طیف آنها تعریف «سیاست آن است که حکومت انجام می‌دهد» قرار می‌گیرد و در سر دیگر آن تعریف «امر شخصی، امر سیاسی است». (ص ۱۱۸) که این تعریف متأخر بیشتر متعلق به فمینیست‌هاست. ادامه فصل دوم نشان می‌دهد که چگونه قلمرو امر سیاسی گسترش یافته است اما در نهایت عنوان می‌دارد که سیاست شاید هر جایی وجود داشته باشد، هیچ چیز کاملاً سیاسی نیست (ص ۱۲۸). و به هر حال نمی‌توان انکار کرد که تحلیلگر اجتماعی و سیاسی در چارچوب محیط اجتماعی و سیاسی که موضوع تحلیل او را تشکیل می‌دهند قرار دارد. به عبارتی او موقعیت‌مند و زمان‌مند است. و این مسئله امکان نگاه بی‌غرض و خنثی و بیرونی تحلیلگر را زیر سؤال می‌برد.

فصل سوم موضوعی بس مهم در میان موضوعات مربوط به تحلیلهای سیاسی را عنوان می‌دارد: مسئله ساختار کارگزار یا رفتار - بستر. ساختار: به معنای بستر و معطوف به زمینه‌ای است که رویدادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در چارچوب آن شکل می‌گیرند که نهادها، اعمال، امور روزمره و آداب و رسوم را نیز شامل می‌شود. آن دسته از تحلیلگران که به مسائل ساختاری به عنوان بستر رفتارها تأکید دارند، رفتارهای سیاسی را پیش‌بینی‌پذیرتر می‌دانند و نقش کارگزاران را کم‌رنگ‌تر و اما کارگزار و کنش: کارگزاری را می‌توان به صورت ساده به عنوان توانایی یا قابلیت یک کنشگر برای کنش آگاهانه و از این طریق، تلاش برای رسیدن به اهداف یا نیات خود تعریف کرد. این مفهوم دربرگیرنده اراده آزاد، انتخاب یا اختیار است به این معنا که کنشگر می‌توانست متفاوت رفتار کرده باشد و این گزینش میان شیوه‌های بالقوه کنش، نتیجه تفکر آگاهانه بازیگر بوده است. (ص ۱۶۰)

هرچند که «انقلاب رفتارگرایی» علوم سیاسی را بسیار تحت تأثیر قرار داد و بر قابلیت تصمیم‌گیری کنشگران در تعیین اعمال خود تأکید کرد، اما نهادگرایی جدید با گرایش‌های ساختارگرایانه خود نقش محدودکننده بسترهای نهادی را که اعمال به هر حال باید در درون آنها شکل بگیرند یادآوری کرد. نهادگرایی جدید مشکل ساختار - کارگزار را این گونه حل می‌کند: ما به گونه‌ای معین رفتار می‌کنیم به این دلیل که عادت کرده‌ایم در بستری معین به صورتی خاص رفتار کنیم و به این دلیل که تصور رفتاری متفاوت دشوار و در نتیجه بالقوه خطرناک است. (ص ۱۷۸) هنجارهای بین‌الذلهانی در بستر زمان مستحکم شده‌اند و رفتارها را کنترل می‌کنند، هرچند که حقیقت‌های غیرقابل انکاری در این طرز تلقی وجود دارد اما نهادگرایی جدید در تبیین میزان دگرگونی‌های نهادی مشاهده شده دچار مشکل می‌شود.

نفع مادی است. هرچند که در این صورت «تراژدی نفع عمومی» رخ می‌دهد و هیچ کس حاضر نیست دست به عملی بزند که خیر عمومی و هزینه‌های شخصی داشته باشد. اما رفتارگرایی مدعی ارائه یک علم پیش‌بینانه و مبتنی بر استنتاج و تعمیم از روی نظم‌های تجربی مشاهده شده است. نهادگرایی نیز همچون واکنشی است به انقلاب رفتاری. در ابتدا همچون بازگشتی بود به سنت‌های قدیمی‌تر نهاد محور. اما نهادگرایی جدید دو جنبه مهم دارد: نخست مفروضه‌های ساده امکان‌پذیرکننده الگوسازی برای رفتار سیاسی توسط نظریه انتخاب عقلانی را نمی‌پذیرد. دوم، فرض وجود قاعده یا نظم در رفتار انسان را که مبنای اتکای رفتارگرایی به منطق استنباط و تعمیم یا (استقرا) است، زیر سؤال می‌برد. (ص ۳۳) آن گاه در صفحات بعدی به جریانهایی غالب در روابط بین‌الملل که شامل واقع‌گرایی، نواقص‌گرایی و کثرت باوری است اشاره می‌کند و آنها را نقد می‌کند. نقدها اکثراً از منظر سازهانگاری است. اما سازهانگاری چیست؟ کالین‌های عنوان می‌دارد که سازهانگاری همچون نمادگرایی جدید از پذیرش اولویت عوامل مادی بر غیر مادی خودداری می‌کند. از دیدگاه سازهانگاران توجه به ادراکات و دریافتهای مشترک یا بین‌الذلهانی دولت‌ها برای درک رفتار آنها ضروری است (ص ۵۰).

کتاب در ادامه فصل نخست خود، عقل‌گرایی و نظریه صوری را با زوایای جدید و با عطف توجه به مکتب‌هایی که پیش از این معرفی شد، توضیح دهد. شکست‌های روش‌های انتخاب عقلانی، پوزیتیویستی و رفتارگرایی عنوان می‌شود. و نتیجه گرفته می‌شود که ارائه علمی پیش‌بینی‌کننده و تعمیم‌پذیر ممکن نیست آن هم نه به دلیل آن که وسایل و امکانات محدود است بلکه به دلیل پیچیدگی دنیای سیاست و این که پیش‌بینی‌ناپذیری در ذات آن جا دارد. گذشته از این شرایط آرمانی موردنظر رفتارگرایی و انتخاب عقلانی هرگز به وجود نمی‌آید. فرضهای نظری ما خنثی و بیطرفانه نیستند، مشاهدات تجربی ما جهت داده می‌شوند و اهمیت عوامل ذهنی و یا فرهنگی و فرایندهای سیاسی غیرقابل چشم‌پوشی است. نهادگرایی جدید و سازهانگاری کوشیده‌اند که این نقدها را موردتوجه قرار دهند. آنها تحلیل سیاسی را از راه گفت‌وگو میان نظریه و شواهد به دست می‌آورند. آنها به جای نظمها و قاعده‌های کلی موردنظر رفتارگرایان و پوزیتیویست‌ها از احتمال‌پذیری و امکان‌پذیری صحبت به میان می‌آورند و آن را جزء ذات محتمل و نامعین موضوع پژوهش‌های سیاسی می‌دانند. کالین‌های پس از معرفی این جریانهایی بزرگ در تحلیل سیاسی معاصر از فصل دوم می‌کوشد تا وارد موضوعات مطرح شده در تحلیل‌های سیاسی شود.

در فصل دوم با ارائه تعاریفی از هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی می‌کوشد تا پرسشهای مربوط به این مباحث را با عطف توجه به سیاست عنوان کند. از جمله اینکه «ماهیت امر سیاسی چیست که البته پرسشی

## مؤثرترین شکل اعمال قدرت، تشکیل ترجیحات یا متقاعدسازی نهادی است به گونه‌ای که الف بتواند برای جلوگیری از نارضایتی به گونه‌ای رفتار کند که ب نقش خود را در نظم موجود با رضایت پذیرفته باشد

نقد کالین‌های نسبت به گرایش‌های ساختارگرایانه بیشتر اخلاقی است؛ او معتقد است این گونه تحلیلهای سیاسی نمی‌تواند میان یک دیکتاتوری فاشیستی و یک جامعه لیبرال دموکراسی تفاوت قائل شود زیرا هر دو آنها از متن و بستر ساختارهای حاکم بر جامعه بیرون آمده‌اند و اعمال آنها نیز کمتر گزینش‌گرانه و بیشتر ناگزیر بوده است. انتقاد دیگر متهم شدن ساختارگرایی به تقویت سرنوشت باوری و انفعال است. چرا که به هر حال در انتها این ساختارها هستند که تعیین‌کننده‌اند و نه کنشها و خواسته‌های کارگزاران.

اما قصدگرایی از سویی دیگر معتقد است بازیگرانی می‌توانند مقاصد خود را واقعیت بخشند. هر چند که قصدگرایی ناب در انتهای منطقی خود به نوعی آنارشیزم می‌رسد و به دریایی از کنشهایی که نمی‌توان هرگز آنها را منظم کرد. البته «های» در بخشهایی از این فصل نیز به نقد این رهیافت می‌پردازد. و در انتها معتقد است رهیافت استراتژیک - نسبی باب جسوب بسیار بیشتر از نظریه ساختاریابی گیدنز مناسب است. از جمله اولین مفروضات باب جسوب آن است که باید تمایزگذاری میان ساختار و کارگزار را صرفاً امری تحلیلی بدانیم. به تعبیری نه کارگزاران واقعی‌اند و نه ساختارها. زیرا هیچ کدام جدا از دیگری وجود ندارند. وجود آنها نسبتی و دیالکتیکی است. از دید «جسوب» و احتمالاً از دید «های»، ساختار و کارگزار به خودی خود وجود ندارند بلکه به واسطه اندر کنشی که در ارتباط با یکدیگر دارند وجود می‌یابند. سپس «های» تا انتهای فصل سوم به توصیف مفصل پیامدها و استلزامات چنین رهیافتی می‌پردازد.

فصل چهارم موضوع دگرگونیها را در تحلیلهای سیاسی مورد مذاقه قرار می‌دهد. از دید کسانی که در آرزوی یک تحلیل سیاسی خنثی، بی‌طرف و ترجیحاً علمی‌اند، مسئله دگرگونیهای سیاسی مایه دردسر است. (ص ۲۲۷)

اما از دید تحلیلگر هنجاری و انتقادی هرگز این گونه نیست. اصولاً انگیزه تحلیل سیاسی بررسی انتقادی نهادها، روابط و عملکردهای موجود به منظور ارائه بدلیها و واقعیت بخشیدن به آن بدلیهاست (ص ۲۲۸). جمله آدورنوک «چیزها ممکن است متفاوت باشند» و یا گفته بسیار مهم چارلز تیلی که «ما اکنون در یکی از بسیار دنیاهای ممکن زندگی می‌کنیم»، به واقع کنه اعتقاد به چنین رهیافتی است.

بنابراین تاریخمندی فرایندهای سیاسی در تحلیل سیاسی لحاظ می‌شود. یکی از تبعات چنین دیدگاهی آن است که هیچ علم اجتماعی عام ممکن نیست و هرگونه علم اجتماعی متعلق به تحولات سیاسی، باید به بسترها و مقاطع زمانی معین محدود شود. اما راه حل سوم در دیدگاههای اساساً هرمنوتیکی یا تفسیری است که هر شناختی بسترمند است و قواعد بازی را هرگز نمی‌توان ثابت فرض کرد. آن گاه سه نوع تحلیل: تحلیل همزمانی، همسنجانه و در زمانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. و مفهوم، زمان و زمانمندی در پی آن توضیح داده می‌شود.

به طور کلی به نظر «های» دگرگونی می‌تواند «انقلابی» و یا «تکاملی» باشد. در برداشتهای انقلابی دگرگونی بر ناپیوستگی تأکید می‌شود و در برداشتهای تکاملی، فرایندهای پیوسته دگرگونی اجتماعی و سیاسی مدنظر قرار می‌گیرند (ص ۲۵۳) دیدگاه تکاملی بر فرض دگرگونی تدریجی ولی جهت‌دار استوار است. که آن هم نحله قدیم و جدید و معاصر دارد. در نحله قدیم آن ما با نامهای کنت، اسپنسر، تونیس و دورکیم مواجه می‌شویم. نسل بعدی آنها پارسونز، سالتز، اسملسرو... بودند. اما در نظریه‌های تکاملی معاصر به اندر کنش (دیالکتیکی) عوامل محیطی (ساختاری و عوامل ارادی (کارگزارانه) اشاره می‌شود (ص ۲۵۸). بنابراین دگرگونی امری وابسته به مسیر و محتمل تلقی می‌شود. خود «های» می‌کوشد تا در تحلیل دگرگونیها، دیدگاه پیچیده یا دیالکتیکی را بر دیدگاههای ساده یا تک بعدی ترجیح دهد. او دیدگاه خود را، تکاملی گسسته که چند کاره است، می‌داند. در این دیدگاه عوامل ساختاری، عوامل کارگزارانه و عوامل فکری در اندر کنشی با یکدیگر موجبات دگرگونی را فراهم می‌آورند. اما موضوع فصل پنجم، شکاف و اختلاف بر سر مفهوم‌بندی قدرت است. قدرت را بسیاری وجه مشخصه سیاست می‌دانند اما تعاریف محدود یا گسترده‌ای می‌توان از آن به دست داد. کالین‌های کوشیده تا در اولین گام از این فصل شاخصه‌ها یا وجوه قدرت را مشخص می‌کند: وجه نخست تصمیم‌گیری است. پیش‌کسوتان کثرت باوری کلاسیک معتقد بودند، «الف» آن اندازه نسبت به «ب» قدرت دارد که بتواند «ب» را به کاری وادارد که در غیر این صورت انجام نمی‌داد. (ص ۲۷۷) وجه دوم تنظیم دستور کار است. در این دیدگاه قدرت پدیده‌ای ژانوس‌وار یا دوجوهی است که تأکید و تمرکز بر فرایند تصمیم‌گیری صرفاً به پنهان شدن ماهیت پیچیده آن می‌انجامد. زیرا که استراتژی «تاتصمیم‌گیرانه» نیز خود وجهی از قدرت است. موضوعاتی که در دستور کار قرار نمی‌گیرند و بی‌اهمیت انگاشته می‌شوند. اما شکل‌گیری ترجیحات، وجه سوم قدرت است. و این دیدگاهی سه بعدی است. این دیدگاه معتقد است که مؤثرترین شکل اعمال قدرت، تشکیل ترجیحات یا متقاعدسازی نهادی است به گونه‌ای که الف بتواند برای جلوگیری از نارضایتی ب گونه‌ای رفتار کند که «ب» نقش خود را در نظم موجود با رضایت پذیرفته باشد.

در ادامه این فصل به مباحث مهم «فوکو» در این رابطه پرداخته می‌شود. به نظر نویسنده نظریات فوکو را باید از نظریات انتقادی متمایز دانست. زیرا نظریات انتقادی به امکان آزادی بارهایی اعتقاد دارند اما فوکو حداقل در آثار اولیه خود این فرض را رد می‌کند. نگاه کتاب مراقبت و تنبیه او در این راستا مورد بررسی قرار می‌گیرد. به تکنیکهای اعمال قدرت بر بدن اشاره می‌شود.

فصل ششم امر گفتمانی و امر ذهنی را در تحلیل سیاسی معاصر مورد مذاقه قرار می‌دهد و می‌کوشد تا به نقش افکار و تصورات در تحلیلهای

## گذشته از تقلیل‌گرایی که در تقسیم‌بندی تحلیل سیاسی از منظر «های» به چشم می‌خورد، یک تقلیل‌گرایی نیز در رابطه با انتخاب موضوعات مورد بحث مشاهده می‌شود

نمی‌بیند. دنیای پیشرفته‌تر تنها توهم کسانی است که می‌اندیشند آن دنیا پیشرفته‌تر است. اما کالین‌های آشکارا به مخالفت با این نظرگاه برمی‌خیزد او می‌گوید: اگر ما باید مسؤلیت اخلاقی خود در قبال افراد گرفتار در دام ساختارهای انضباط بخش جوامع عمیقاً نابرابر را بشناسیم، باید اصل امکان دگرگونی سیاسی نظام‌مند و مترقی را حفظ کنیم. ما نمی‌توانیم تحلیل سیاسی انتقادی و همراه با آن هر گونه امکان دگرگونی اجتماعی و سیاسی مترقیانه را در پای احترام به تفاوت قربانی کنیم، اقدامی که ما را وسوسه می‌کند.

و بالاخره در فصل انتهایی کتاب که عنوان نتیجه‌گیری را با خود به همراه دارد کالین‌های می‌کوشد تا از خود را که همان تحلیل سیاسی انتقادی است تعیین و روشن کند. خصوصیتی که برای این نوع تحلیل برمی‌شمارد عبارت‌اند از:

۱- تجربی و نه تجربه‌گرا: به این معنا که هر چند شواهد تجربی هرگز و به تنهایی برای یک تحلیل سیاسی مقتدر کافی نیستند، اما نقطه آغازی مهم و ضروری است. ۲- تصویری متوازن از رابطه ساختار و کارگزار به معنای رابطه دیالکتیک و بویای میان ساختار و کارگزار. ۳- تصویری فراگیر از امر سیاسی یعنی گنجاندن عوامل فراسیاسی جامع‌نگر و در ارتباط با اندر کنش امر داخلی و امر بین‌المللی. ۴- نقش علی و شکل‌دهنده افکار و تصورات را بپذیرد و در نهایت ۵- نسبت به محتمل بودن، بازبودگی و پیش‌بینی ناپذیری ذاتی نظامهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دقیق باشد.

به این معنا که پیش‌بینی‌هایی که علم امر سیاسی انجام می‌دهد احتمالاً در بهترین حالت، عمرو اعتباری بسیار محدود خواهند داشت و در بدترین حالت، بلافاصله منسوخ و بی‌اعتبار خواهند شد. ولی برای تحلیل‌گران سیاسی انتقادی، نکته مورد نظر بسیار رهایی‌بخش است. به هر حال امور ممکن است متفاوت باشند. (ص ۱۳۸۵، ۴۱۶)

### چند نکته

خواننده کتاب در آمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی می‌تواند از خواندن مطالب و منازعات عمده و مهم عصر حاضر که به روانی و سادگی بیان شده‌اند لذت ببرد. بنابراین خواندن کتاب برای علاقه‌مندان شناخت تحولات و فرآیندهای سیاسی پیشنهاد می‌شود.

کالین‌های در فصل نخست از کتاب خود تقسیم‌بندی‌ای از تحلیلهای موجود سیاسی ارائه می‌دهد: انتخاب عقلانی، رفتارگرایی و نهادگرایی. احتمالاً معیار ایشان در گزینش این سه جریان، قرض غالب بودن آنهاست. در غیر این صورت جریانهای متفاوت دیگری در علم سیاست می‌تواند تشخیص داد. یکی از این جریانهای نظریات هنجاری است که از اوایل دهه ۱۹۷۰ به بعد تحت تأثیر آثار نویسندگانی چون جان رالز و رابرت نوزیک؟ علاقه زیادی به این نظریه ابراز شده (استوکر و مارش، ۱۳۷۸: ۵) اجبای این نوع نظریات، که نخله‌های فایده‌گرایی، لیبرالیسم مبتنی بر وظیفه و

سیاسی بپردازد و عنوان می‌دارد که این نقش در دیدگاههای متفاوت تغییر می‌یابد. مثلاً در سازه‌نگاری رابطه امر ذهنی و عینی در کانون توجه قرار می‌گیرد. در حالی که از دید بسیاری از نهادگرایان این نقش کم‌رنگ یا در بهترین حالت، تجربی است.

آنگاه کالین‌های سازه‌نگاری در نظریه روابط بین‌الملل را برای خواننده خویش معرفی می‌کند و از نشسته‌های نزدیک آن با پست مدرنیسم و نسبییت باوری یاد می‌کند. سازه‌نگاری پررنگ به بیان ایان هکینگ - معتقد است که عینیات مختلف از نویسندگی، ناسیونالیسم، واقعیت و احساسات همگی محصول فرایند ساخت اجتماعی‌اند و در مثالی، جهانی شدن را مورد توجه قرار می‌دهد: گفتمان جهانی شدن یکی از گفتمانهای اصلی است که در حال حاضر به واسطه آن محیط خود را درک می‌کنیم. این تصور یا عینک جهانی شدن ممکن است مستقل از واقعیت خود جهانی شدن، اثری چشمگیر بر تحولات سیاسی و اقتصادی بگذارد. آنگاه مواضع ماتریالیستی و ایده‌آلیستی در رابطه با این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد. و در انتها به نظر سازه‌نگاران اشاره می‌کند که افکار و تصورات را دارای نقش علی مستقلی در تبیین سیاسی می‌دانند در حالی که ماتریالیستهای حتی معاصر نیز معتقدند افکار و تصورات ایجادکننده رفتار سیاسی، در واقع به واسطه شرایط مادی شکل می‌یابند. از سوی دیگر ایده‌آلیستها می‌کوشند رابطه عین و ذهن را به گونه‌ای قطع کنند زیرا که به گفته دریدا: همه چیز زبان است و چیزی بیرون از متن وجود ندارد. در نهایت کالین‌های می‌کوشد تا دیالکتیک امر مادی - ذهنی را یادآوری کند.

فصل آخر به چالش پست مدرنیسم اختصاص دارد. «های» آشکارا از جای دادن پست مدرنیسم در میان نخله‌های تحلیلی خودداری می‌کند و آن را بیشتر یک استراتژی و اسازانه می‌داند، نه بازسازانه و ایجابی. آنگاه تاریخچه‌ای از چگونگی نمود یافتن پست مدرنیسم ارائه می‌کند و پس از آن می‌کوشد از لحاظ هنری و سپس شناخت‌شناسانه به آن بپردازد. از لحاظ عقلی، پست مدرنیسم حساسیت بسیار زیاد نسبت به دیدگاهها و جهان بینیهای دیگران است تا جایی که به نوعی نسبییت‌باوری می‌رسد که به زیر سؤال بردن همه ادعاهای کلی منجر می‌شود و مقایسه و ارزش‌گذاری مابین آنها را غیرممکن می‌داند؛ نکته‌ای که کالین‌های را خشمگین می‌سازد. چرا که معتقد است چنین رهیافتی نوعی بی‌مسئولیتی و انفعال بیش نیست که محافظه‌کاری، پذیرش وضع موجود و دست روی دست گذاشتن را منجر می‌شود. بنابراین درست مخالف با تحلیل سیاسی انتقادی است که به دنبال نوعی سیاست فعالانه و رهایی بخش است، آن هم با انگیزه تبدیل جهان به مکانی بهتر. در حالی که پست مدرنیسم هر گونه مفهوم «پیشرفت»، «ترقی»، «رهایی» و «عدالت» و سایر مفاهیم کلی را خیالی دانسته که هر جامعه‌ای متناسب با خود آن را می‌سازد. به سخن دیگر تفاوتی بین دنیای موجود و دنیایی که ممکن است ساخته شود

## «های» آشکارا از جای دادن پست مدرنیسم در میان نحله‌های تحلیلی خودداری می‌کند و آن را بیشتر یک استراتژی واسازانه می‌داند، نه بازسازانه و ایجابی

مدرنیسم مثل خیلی از دیدگاهها همچون شمشیری دوسویه است که اگر در یک سوی آن به نوعی بی‌تصمیمی و انفعال می‌انجامد، از سوی دیگر به دموکراسی رادیکال شده لاکلاو و موفه می‌رسد که در آن عدم قطعیت معنا، نه تنها سیاست را ممکن بلکه ضروری می‌سازد. سیاست در این معنا عبارت است از نزاع معنای متفاوت، به کارگیری مددشان در زندان معانی جدید، تلاش برای ترغیب دیگران برای پذیرش اعتبارشان. (نش، ۱۳۸۴: ۵۲).

به هر حال همان‌گونه که کالین‌های نگران قربانی شدن، عمل سیاسی، عقلانیت، آزادی، دموکراسی، پیشرفت و عدالت است که در واقع همان آرمانهای مدرنیسم است، پست مدرنیسم معتقد به پیشرفت «ها» دموکراسی «ها»، عدالت «ها» ... است. به این معنی که هر یک از این مفاهیم کلی می‌تواند دارای معانی متعدد و متفاوت و حتی رقیب باشد که در هر ساختار «محلی» تعریف خاص خود را می‌یابد و می‌توان در داخل همان ساختار محدود و خاص دست به اقدام زد و معیارهای جهان شمول و عام - به تعبیر آنها افسانه‌های گراف - تحمیل شده از منبعی خاص برای تمام دنیاها می‌مورد، سؤال برانگیز است.

پس شاید بتوان دو نوع پسامدرنیسم را تشخیص داد. اولین آنها «پسا مدرنیسم بوالهوسانه» (Ludic) است که ذاتاً ضد سیاسی و انفعالی است و در آثار لیوتار و بودریار می‌توان نشان از آن یافت و البته کالین‌های به رد و نقد آن می‌پردازد. اما دومین نوع پسامدرنیسم، پسامدرنیسم مخالفت‌آمیز (Oppositional Postmodernism) است که مسئولیت‌پذیر در قبال غیریتها است و به نوعی تکثرگرایی رادیکال شده می‌انجامد که امکان گفت‌وگو و مذاکره در مورد تمام تفاوتها را فراهم می‌کند، دیدگاهی که کالین‌های به محکوم کردن هنجاری و اخلاقی آن بسنده کرده است.

### منابع:

۱- چالمرز، آلن (۱۳۸۱) چپستی علم، سعید زیبا کلام، انتشارات

سمت

۲- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۷۸) روش و نظریه در علوم سیاسی، امیر محمد حاجی یوسفی، پژوهشکده مطالعات راهبردی

۳- نش، کیت (۱۳۸۴) جامعه‌شناسی معاصر، محمد تقی دلفروز،

کویر

اجتماع‌گرایی را از زمره آنها می‌توان دانست، پس از وقفه‌ای طولانی به واسطه اقبال به بوزیتویسم و سپس انقلاب رفتاری به وجود آمده است. هر چند که نظریات هنجاری با چالشهای جدیدی روبه‌روست.

دیدگاه دیگر دیدگاه فمینیستی است که ظهور مجدد آن در اواخر دهه ۶۰ و ۷۰ تأثیر عمده‌ای بر نحوه تعریف دانشمندان علوم سیاسی از سیاست گذاشت. از جمله گسترش محدوده امر سیاسی. هر چند که هنوز جریان اصلی رشته علوم سیاسی آن را مورد بررسی جدی قرار نداده به هر حال اندیشمندانی چون مارش و استوکر معتقد به امکان وجود رهیافت فمینیستی در تحلیل سیاست‌اند. (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۵۰)

و نظریه دیگر نظریه گفتمان است که از علوم تفسیری مانند هرمنوتیک، پدیده‌شناسی، ساختارگرایی و شالوده‌شکنی الهام می‌گیرد. تحلیل گفتمان در معنای فنی‌تر خود به مجموعه‌ای بی‌طرف از ابزارهای شناخت و روش‌شناختی برای تحلیل کلامها، نوشته‌ها، مصاحبه‌ها، مباحثات و غیره اشاره دارد که اصولاً کالین‌های آن را به عنوان رهیافتی جداگانه نمی‌شناسد.

گذشته از تقلیل‌گرایی که در تقسیم‌بندی تحلیل سیاسی از منظر «های» به چشم می‌خورد، یک تقلیل‌گرایی نیز در رابطه با انتخاب موضوعات مورد بحث مشاهده می‌شود. برای مثال این سؤال مطرح است که با توجه به معیاری موضوعاتی چون: جایگاه دولت، مشروعیت، مشارکت سیاسی فرآیند دموکراتیک شدن، عرصه سیاست فرهنگی، فردگرایی - اجتماع‌گرایی، صورتگرایی، جوهرگرایی، مورد بحث قرار نگرفته‌اند. آیا سلیقه شخصی در گزینشها دخیل بوده یا معیار دیگری مد نظر بوده است؟

نکته دیگر آن که، پس از اینکه خواندن کتاب به اتمام می‌رسد و خواننده کتاب را بسته و نگاهی دوباره به جلد اثر می‌اندازد، شاید اولین چیزی که به نظرش آید این باشد که چرا «درآمدی بر تحلیل سیاسی» و نه «درآمدی بر تحلیل سیاسی انتقادی» زیرا که کالین‌های به دنبال نقد ماهیت تحلیل سیاسی نبوده بلکه کوشیده تا نحله‌های موجود در تحلیل سیاسی را معرفی و با نقد آنها به ارائه دیدگاه خاص از تحلیل سیاسی دست یابد.

«های» دیدگاه خود را از منظری هنجاری - اخلاقی، همان‌گونه که از مکاتب انتقادی انتظار می‌رود ارائه می‌دهد. او به دنبال راه‌هایی است و نه فقط شناخت یا درک یا تفسیر هدف بلکه فراتر رفتن از آن. لذا به هیچ رو نمی‌توان او را در زمره اندیشمندان پست مدرن قرار داد. به واقع او با ضرب‌آهنگی تند می‌کوشد تا پست مدرنیسم را در فصل هفتم از کتاب خویش به نقد بکشد و اصولاً آن را مناسب برای قرار گرفتن در زمره روشهای تحلیل سیاسی نمی‌داند، امری که شاید پست مدرنها را هم چندان از این بابت ناراحت نکند. او معتقد است که نسبی‌گرایی پست مدرنیسم محافظه‌کارانه است و به بی‌عملی می‌انجامد. البته پست

